





بجنوردی، محمدجعفر بن محمدفاصل، قرن ۱۲ق. PIR  
۶۶۴  
انشاء عجیب/ محمدجعفر ولد محمد فاضل  
بجنوردی؛ تصحیح قدرت احمد. — لکهنو: مطبعه حسنی  
میرحسن رؤی، ۱۲۶۱ق. = ۱۲۲۳.  
۱۲۲۴

چاپ سنگی.  
مندرجات: مراسلات -- رقعات -- مکاتبات.

۱. نثر فارسی - قرن ۱۲ق. ۲. نامه‌های فارسی -  
قرن ۱۲ق. الف. عنوان.

PIR۶۶۳۴/الف  
۱۲۲۴

۱۹۹۰۶



۱  
افوض امری الى الله ان الله بصير بالعباد

مدد الحمد والاحسان که در بین وان سعادت اقران سخن بفرمایند



دو باره بصحت و حواشی تازه در نسخه دیگری در بیت اطلال کتب

بمطبعة حسنی میسر از ضوی طبع شد

۱۷۳



51



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نمای بی نهایت و ستایشهای لایزال تمام خالق را رواست که رایت الای قوس  
از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد و ثناء فرماید  
شماست که آیت زیبای خلقت از تحت اثری تافوق شماست که شاید شما  
فلک لافلاک از حد قدرت او نظره است و عظم از آسمان حکمت او و در کمال  
قصه که بای جلالتش رفیع تر از آنست که کند و نام بداند و اندر سیه فضائی  
کمالش و وسیع تر از آنست که طائر عقول در بوی آن تواند برید و صفات عظمی  
و شریفی که از این همه است و عظمت صفاتش از نقصت نهایت منته و سیر  
ایست جهان با و شاهدانی تراست + ازل تا ابد با و ثنای تراست +  
نوی اول و آخر جمله چیز + نه آغاز داری نه انجام نیز + نه تو خیر عقل و نه توانا  
بکار تو کم کرده راه + در دو نامحدود و وصوله غیر معدود و شمار روضه منوره رسیده  
کونین و کعبه دارین صاحب قلوب و حسین که در تپید شریعت غر و فیه از وقایع

و در کمال  
عظمی و شریفی  
که از این همه  
است و عظمت  
صفاتش از  
نقصت نهایت  
منته و سیر  
ایست جهان  
با و شاهدانی  
تراست + ازل  
تا ابد با و  
ثنای تراست +  
نوی اول و  
آخر جمله  
چیز + نه  
آغاز داری  
نه انجام  
نیز + نه تو  
خیر عقل و  
نه توانا  
بکار تو کم  
کرده راه +  
در دو نامحدود  
و وصوله غیر  
معدود و شمار  
روضه منوره  
رسیده  
کونین و کعبه  
دارین صاحب  
قلوب و حسین  
که در تپید  
شریعت غر و  
فیه از وقایع

نامرعی نگذاشت و در کمال و افریننده جناب و مضامین سلطان عرب عجم  
برگزیده و آفریدگار عالم که در این محفل شمع از اصل تافرع رای جهان را  
جز به تربیت پسندیده نگذاشت و اینست که تا به فقر را بکنند از و ملک و پیش را  
خرمینه از و + از همه خلق پیش دانسته + فقر را فروخورش دانسته + صلی الله علیه  
و آله و اصحابه و سلم اما بعد ازین برای انور و خاطر ضیا گستر و انانیان سپرد  
و عالی رایان بنهر بر او مخفی و پوشیده نماند که بنده احقر و ذره افقر محمد و ولایت  
محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین و تصنیف این سالد لطافت اکبرین پرورد  
از ساکنان قصه بخیر است و قصه ند که محال نیست از محال سبک کار لکن متعلق  
بند خط است و لیدر و مکانیست بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان آگاه  
صاف و مصفا و باطنش لبان ظاہر و دو لبتندان و الاجاه آراسته و خوشنما  
صحنش چون بیاض بهره سبزی قدان راحت فر + مرغوب و شامش نا آید  
و دیده ماه خندان و لکشا و خوب قامت محبوبان و لکش محسوس و طوبی و عارض متوقفا  
مهرش شمس شربت بد بیضا و زمین و دیران عالی رایش بر عطار و سبقت و دود  
شما جان ثابت بایش از بهرام گوی بر روی ر بوده دل در دستش از غایت  
استقامت چون حال ارباب قبال غنی خاطر اغنا پیش از نهایت ملائمت  
ضد اصحاب فقر فارغ از تنگی اگر چه در آبادی شهرت حرد و کمال افق است  
اما بقضای اقل جبال از کرم طوفان و الله لا عظم محمد الله  
قدک او ملاک بحضرت صمدیت قدرش افروخته و منزهش از احاطه  
بیر و ن دلیل در شش آنست که بسیاری از او احسان حق و مقبولان داو

و در کمال  
عظمی و شریفی  
که از این همه  
است و عظمت  
صفاتش از  
نقصت نهایت  
منته و سیر  
ایست جهان  
با و شاهدانی  
تراست + ازل  
تا ابد با و  
ثنای تراست +  
نوی اول و  
آخر جمله  
چیز + نه  
آغاز داری  
نه انجام  
نیز + نه تو  
خیر عقل و  
نه توانا  
بکار تو کم  
کرده راه +  
در دو نامحدود  
و وصوله غیر  
معدود و شمار  
روضه منوره  
رسیده  
کونین و کعبه  
دارین صاحب  
قلوب و حسین  
که در تپید  
شریعت غر و  
فیه از وقایع































ع  
تبریه  
کدورت را گویند  
باب  
در باب  
نقش  
کاروان  
بارد

باب فی غرضت از منزلت و بیخیزم  
خداوند و یوسف بنیامین

مذہب











از فواید جهان من مانند جلالت و عظمت و لا اله الا الله کسی است  
 خالص از دوازده فایده همین نوع خدایت نمی رسد و اما محبت که با وجود  
 آنجه و غیره کمال خبر کمال که نه بر با از فواید من در کتاب کرده و اما خلاصه نیست  
 چندان زکوة خاطر فراموش کرده اند که با پای شاد و میان نیست حال بلکه ربان  
 طریق محبت بسیار در کش جانی پیدا اند از آنجا که رشته حیات انسان که تا به  
 واقع شده و سبب شرف فایده عطا است که در قضا و تقاضای علی فقه معنی که سبب  
 رسائل سید و باشد فیاض نیکه خاطر هر گز نماند از این نعم و الم بطور بیار و بی  
 گفته شده و قبل نیست که بگردد و این که در محبت و ملاقات موصوفت محبت  
 و فائزین شد و دیگر احوال بجز از زبان معات و باب بعد و از این بدو اید شد و اول  
 بدت نیز در گمان گمان بر و نیست سوفا و در و در محبت و در محبت  
 فطانت در نشان و محکات به نور و هم محبت منبع عطوفت عظیم شیخ محمد باقیم  
 بر تازم سابق قادر علی الاطلاق که سبب عطا و در و از این است ان جزی  
 از خانه حکمت و نور و فواید پایان موجودات رفی است از فقه قدرت و ان  
 اخلاق سالک سالک شرف جامع انشا پر از مقتضای محو عده اطلاق  
 باقی اعمال حسنت و نیات و محاسن محاسب حساب نفس لامری در محاسب  
 فروغ و پیشانی کا بهیت و در نشان چه به قایت را که کمال بلا فتنه از فیک که هم  
 و اندازة فضا محبت از میزان نیش افزون نشان عباتش کلام فضا سلف انعم  
 البیاض من خورشید و سبب ان استقبال او و در علی عوار و در سلف فایده  
 در همان است که هم بخش مطالب و نشان را و در و طاعت کثیر انضمت بر وجه است

در فواید جهان من مانند جلالت و عظمت و لا اله الا الله کسی است  
 خالص از دوازده فایده همین نوع خدایت نمی رسد و اما محبت که با وجود  
 آنجه و غیره کمال خبر کمال که نه بر با از فواید من در کتاب کرده و اما خلاصه نیست  
 چندان زکوة خاطر فراموش کرده اند که با پای شاد و میان نیست حال بلکه ربان  
 طریق محبت بسیار در کش جانی پیدا اند از آنجا که رشته حیات انسان که تا به  
 واقع شده و سبب شرف فایده عطا است که در قضا و تقاضای علی فقه معنی که سبب  
 رسائل سید و باشد فیاض نیکه خاطر هر گز نماند از این نعم و الم بطور بیار و بی  
 گفته شده و قبل نیست که بگردد و این که در محبت و ملاقات موصوفت محبت  
 و فائزین شد و دیگر احوال بجز از زبان معات و باب بعد و از این بدو اید شد و اول  
 بدت نیز در گمان گمان بر و نیست سوفا و در و در محبت و در محبت  
 فطانت در نشان و محکات به نور و هم محبت منبع عطوفت عظیم شیخ محمد باقیم  
 بر تازم سابق قادر علی الاطلاق که سبب عطا و در و از این است ان جزی  
 از خانه حکمت و نور و فواید پایان موجودات رفی است از فقه قدرت و ان  
 اخلاق سالک سالک شرف جامع انشا پر از مقتضای محو عده اطلاق  
 باقی اعمال حسنت و نیات و محاسن محاسب حساب نفس لامری در محاسب  
 فروغ و پیشانی کا بهیت و در نشان چه به قایت را که کمال بلا فتنه از فیک که هم  
 و اندازة فضا محبت از میزان نیش افزون نشان عباتش کلام فضا سلف انعم  
 البیاض من خورشید و سبب ان استقبال او و در علی عوار و در سلف فایده  
 در همان است که هم بخش مطالب و نشان را و در و طاعت کثیر انضمت بر وجه است

که اگر عرض ارض در با کاغذ و دوات شود برخی از ان حالت بجز بر نه در اید  
 ورق انجساب از فواید خارج هست و سرشته این باب از فواید تقریر فارغ  
 محاسبان گیتی از ضبط این اعداد و بفرستگاه و در اند و محرران عالم بدر یافت  
 سابق سابق متعین بعضی تصور ناگزیر عید های مانی الضمیری پر دوازده  
 بموجب اسناد و خصوص الامع النور و وجه و میده افادت و افاضت و سنگاه فاک  
 العصر کامل الدبر شیخ ابو العالی در بر گشته پالی مقرر است چنانچه در دستور العمل  
 عمل سابق ثبت گردیده و الا ان کردی برگشته مذکور بگفته غرض گویان که از عمل  
 دستور واقف نیند و معاش مردم دیگر فواید کرده و بخواهد که بدین چشما  
 اید و از امر مردم گردد و چون استقامت شرفا خصوص صابون موی الدبر در ان  
 آواره حامل که در تمامی آن اضلاع موجب که است و نشان برکت است و حاجت  
 طراب منظر که در ان  
 بکفیری و دیگر اید کرده باید برسانند تا اینکه بیاز یافت آن اراده باید نمود و بنیاز  
 بر فاضل در جناب بکر و در گفته فرستاد که حاصل اعمال است نیند است است که است  
 اعمال مذکور بر کرده و در معترض احوال غر با نشود و اسناد بخاطر بی آورد و بعد از ان  
 سید بود که آن گوشواره جبهه کار د این مراتب که از اصل مفرع آن خوب مطلع  
 مفصل در خدمت وزارت و عوالم نیست عرض کرده بر و اند عدم فراحت حاصل  
 غایت که بخاطر جمع خرج با صلی خود نموده عا گوی و دولت البت اتصال استغفار از  
 مقتضای نیست که تا انظار خود را در و شی الطفا تا به هر طریق ابلع صانع مسلک  
 تا به وصول بخاطر غیر و مختصان یکدیگ است و بقیه با نواع نصاریت و سبب که در  
 مانند کاغذ و در و طاعت کثیر انضمت بر وجه است

در فواید جهان من مانند جلالت و عظمت و لا اله الا الله کسی است  
 خالص از دوازده فایده همین نوع خدایت نمی رسد و اما محبت که با وجود  
 آنجه و غیره کمال خبر کمال که نه بر با از فواید من در کتاب کرده و اما خلاصه نیست  
 چندان زکوة خاطر فراموش کرده اند که با پای شاد و میان نیست حال بلکه ربان  
 طریق محبت بسیار در کش جانی پیدا اند از آنجا که رشته حیات انسان که تا به  
 واقع شده و سبب شرف فایده عطا است که در قضا و تقاضای علی فقه معنی که سبب  
 رسائل سید و باشد فیاض نیکه خاطر هر گز نماند از این نعم و الم بطور بیار و بی  
 گفته شده و قبل نیست که بگردد و این که در محبت و ملاقات موصوفت محبت  
 و فائزین شد و دیگر احوال بجز از زبان معات و باب بعد و از این بدو اید شد و اول  
 بدت نیز در گمان گمان بر و نیست سوفا و در و در محبت و در محبت  
 فطانت در نشان و محکات به نور و هم محبت منبع عطوفت عظیم شیخ محمد باقیم  
 بر تازم سابق قادر علی الاطلاق که سبب عطا و در و از این است ان جزی  
 از خانه حکمت و نور و فواید پایان موجودات رفی است از فقه قدرت و ان  
 اخلاق سالک سالک شرف جامع انشا پر از مقتضای محو عده اطلاق  
 باقی اعمال حسنت و نیات و محاسن محاسب حساب نفس لامری در محاسب  
 فروغ و پیشانی کا بهیت و در نشان چه به قایت را که کمال بلا فتنه از فیک که هم  
 و اندازة فضا محبت از میزان نیش افزون نشان عباتش کلام فضا سلف انعم  
 البیاض من خورشید و سبب ان استقبال او و در علی عوار و در سلف فایده  
 در همان است که هم بخش مطالب و نشان را و در و طاعت کثیر انضمت بر وجه است



در کونست است صفی خاخره شاد شاد با و مکاتبه استیم سخن است ملا  
 مهربان شیخ محمد احسان شمل جینیت ایراد حرف نهجی که بر حرف  
 سبیل تجنیز آید بیت دور از تو سراسیمه تر از دو چراغ بی بزم تو خون چکید  
 از چشم باغیم الف قامت این گوشه گزین تنها از بار اله جد آن تاب مهر چندی  
 ثاقب سپهر بکشد مانند حلقه جیم نمیده و حالت این ه نور و بادیه آشنائی از شدت  
 بجز آن آن جمعیت بخش سر اسیم خطران چون زلف خوبان پریشان گردید بجز این  
 داغ که انبرین موخون می تراود چون مرغ نیم سمل در پیش و اضطرار است و دل  
 در و که آه سر و رخ زرد بر آن ال بیت شب و روز در التفت و چشم با تپید  
 گویش شک پر دخته و جان مستعصب و شکیب را بیرون انداخته غرض  
 که شدت مفارقت و الم مهابرت که کار این زاری شکین ایدیم و اسپین سانه  
 مفصل تحریر و تقریر بی در آید بیت قلم برداشتم از نا صبور که شرح این دل چرخ  
 نویسم ولی زین قصه و سوز و جانگاه قلم از زید گفته چون نویسم جامع المقتدر  
 زود تر لطیفه انگیز و کجای صبا عدت از میان برخیزد و ششون ملاقات اشرف و  
 دهد و این همه شدت و کلفت بطرف شود بیت چو چنگ از هر برگ من نغمه عشرت فزاید  
 اگر بخت افکنده سرشته وصل تو در چنگم با الفعل نان صد شین ابیت ترصد است که  
 بچسبای یار و صا و جو و من بی ریا زگر و بیت لطف تو چو کیمیا است من بنده جو  
 مس هر س که بچسبای رسد زگر و و محض و من از زبان اخوی محمد طاهر  
 طایفه که شیخ محمد و غیره و عیان دوست دار بهر امان و شیخ بر خور و در کجین  
 داده بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر نکال بائس سال غایبندان

در کونست است صفی خاخره شاد شاد با و مکاتبه استیم سخن است ملا  
 مهربان شیخ محمد احسان شمل جینیت ایراد حرف نهجی که بر حرف  
 سبیل تجنیز آید بیت دور از تو سراسیمه تر از دو چراغ بی بزم تو خون چکید  
 از چشم باغیم الف قامت این گوشه گزین تنها از بار اله جد آن تاب مهر چندی  
 ثاقب سپهر بکشد مانند حلقه جیم نمیده و حالت این ه نور و بادیه آشنائی از شدت  
 بجز آن آن جمعیت بخش سر اسیم خطران چون زلف خوبان پریشان گردید بجز این  
 داغ که انبرین موخون می تراود چون مرغ نیم سمل در پیش و اضطرار است و دل  
 در و که آه سر و رخ زرد بر آن ال بیت شب و روز در التفت و چشم با تپید  
 گویش شک پر دخته و جان مستعصب و شکیب را بیرون انداخته غرض  
 که شدت مفارقت و الم مهابرت که کار این زاری شکین ایدیم و اسپین سانه  
 مفصل تحریر و تقریر بی در آید بیت قلم برداشتم از نا صبور که شرح این دل چرخ  
 نویسم ولی زین قصه و سوز و جانگاه قلم از زید گفته چون نویسم جامع المقتدر  
 زود تر لطیفه انگیز و کجای صبا عدت از میان برخیزد و ششون ملاقات اشرف و  
 دهد و این همه شدت و کلفت بطرف شود بیت چو چنگ از هر برگ من نغمه عشرت فزاید  
 اگر بخت افکنده سرشته وصل تو در چنگم با الفعل نان صد شین ابیت ترصد است که  
 بچسبای یار و صا و جو و من بی ریا زگر و بیت لطف تو چو کیمیا است من بنده جو  
 مس هر س که بچسبای رسد زگر و و محض و من از زبان اخوی محمد طاهر  
 طایفه که شیخ محمد و غیره و عیان دوست دار بهر امان و شیخ بر خور و در کجین  
 داده بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر نکال بائس سال غایبندان

نافع الخلق و جامع الخلق مانع آمده آری سوای ذات پر مهر آن ستوده و در آن شهر  
 کیست که بختین عنایت و عنین غور گشت زار مار بخلصان شاد و دار و فاعل  
 عمر دولت آن غنای قاف مردمی و مروت بدعی اعکاف گزینان گوشه نامداد  
 میفراید ملاذ هنوز آن مختاصمان میخامند که مردم دیگر را از نفیته زرا ساخته بگو ایست  
 دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عیلم است که چنانچه سابق از منع و بجز آن معاذ الله  
 آن جماع دست ازین منصوب پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه  
 بگذرانند زیرا که او یلایا را با سابق آخر میلک سلطان بگیرد و بیشتر چه نویسد سعادت  
 یار و چشم بخت سید را با نوع دوم در مسائل اول  
 شمل بر ترک الف و حصول مکتوب مرغوب معدن بخت و خصوصیت محبوبه  
 و فتوت شیخ و محبت موجب بخت و مسرت گشت بخت قبول کردن نسبت ستود  
 سید خنده و محمد مهر و حبیب مگو خود که مرقوم قلم عنبرین رقم نو بودند و خور و خور  
 قبول کرد و شیخ طلبیده پرسیده شد شیخ شنه و بجز روز سعید و سیون گفت بر طبق  
 نبوی و سنت مصطفوی از روز مرقوم نسبت مقرر کنند مسائل دوم و سوم  
 ترک با خیر یافت و تراق خزینه ازل خازن گنجین لم یزل فتور نفیس عشرت و شاد  
 و اجناس نوادگار و کارگاه آن مجموعه شریفین انسانی جامع کمالات روحانی  
 و حمید و دیگر بگاه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا داراد شوق دیدار فرخنده آثار  
 نهایتی و آرزوی لقای فحش افزا را غایتی نیست بیت شمار شوق ندانستم  
 که تا چند است و جز انقیده که دلم سخت آرد و منده است و از و متعال زود و در نهایت  
 ملافا در آن ایام که این سببام در کله پورفته از استنه عوام سمیع گردید که فحش حوالین

نافع الخلق و جامع الخلق مانع آمده آری سوای ذات پر مهر آن ستوده و در آن شهر  
 کیست که بختین عنایت و عنین غور گشت زار مار بخلصان شاد و دار و فاعل  
 عمر دولت آن غنای قاف مردمی و مروت بدعی اعکاف گزینان گوشه نامداد  
 میفراید ملاذ هنوز آن مختاصمان میخامند که مردم دیگر را از نفیته زرا ساخته بگو ایست  
 دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عیلم است که چنانچه سابق از منع و بجز آن معاذ الله  
 آن جماع دست ازین منصوب پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه  
 بگذرانند زیرا که او یلایا را با سابق آخر میلک سلطان بگیرد و بیشتر چه نویسد سعادت  
 یار و چشم بخت سید را با نوع دوم در مسائل اول  
 شمل بر ترک الف و حصول مکتوب مرغوب معدن بخت و خصوصیت محبوبه  
 و فتوت شیخ و محبت موجب بخت و مسرت گشت بخت قبول کردن نسبت ستود  
 سید خنده و محمد مهر و حبیب مگو خود که مرقوم قلم عنبرین رقم نو بودند و خور و خور  
 قبول کرد و شیخ طلبیده پرسیده شد شیخ شنه و بجز روز سعید و سیون گفت بر طبق  
 نبوی و سنت مصطفوی از روز مرقوم نسبت مقرر کنند مسائل دوم و سوم  
 ترک با خیر یافت و تراق خزینه ازل خازن گنجین لم یزل فتور نفیس عشرت و شاد  
 و اجناس نوادگار و کارگاه آن مجموعه شریفین انسانی جامع کمالات روحانی  
 و حمید و دیگر بگاه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا داراد شوق دیدار فرخنده آثار  
 نهایتی و آرزوی لقای فحش افزا را غایتی نیست بیت شمار شوق ندانستم  
 که تا چند است و جز انقیده که دلم سخت آرد و منده است و از و متعال زود و در نهایت  
 ملافا در آن ایام که این سببام در کله پورفته از استنه عوام سمیع گردید که فحش حوالین



شیخ شرف الدین احمد سبزی و قاضی بزرگ و کلمه نویز و کلمه نویز و کلمه نویز  
 عالی متعالی مقرر شده و از مابین افراد عوام را اعتماد نماید که او را به عنوان  
 است و به نام غلام خود را جهت تحقیق آن در خدمت حقایق و معانی که فادیت  
 بنامه بیان نورالدین که عوالمین است را در خدمت ایشان عقد تمام است و در میان  
 قلمی نمود که آنچه شنیده میشود و مقرون بصدیق است از آن هنگام تا این وقت که دو ماه  
 پس از آنکه در آنظار از وی از آن مقدمه طلبه گشت از آنجا که مردم وزارت و عوا  
 دست گاه شیخ سعدی صاحب الشرف آموخته اند و رفت دارند و نوعی که آن  
 عالی رایان یکی از شنایان خود را فرمود نمایند که کیفیت رفت و سگاه شیخ  
 سبزی تحقیق کرده و مندرج سازد و زیاده و کمبود را سبزی را سبزی  
 تا از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و افسان باطن و ظاهر آن برگزیده از  
 و آفاق عنوان صحیفه و فائز و فاق سبک سبیل معانی یا دی طریق خدا و  
 ملاذ و افق محمد صادق روز افزون با شیخ شیخ آرزو مندی و دیدار فرخی آقا  
 که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد و کشف  
 خاطر نظیر گردانیده می آید در آن هنگام که آن سرمایه فضل و کمال بر آن  
 و چون محبان و فادار آمد و کلمه اخوان این محبت را بنور جمال شرف منور نمودند  
 این به نور و بادیه خلاص میان آن قدوه و دانایان معنی طراز عصبی شده بود که  
 او اهل بیگام بهار که فراش با و صباب طریق البقرش زمر و درین باره  
 و مشاطه روزگار شایان چنین نورسایان گشتن را بجهت سبزی آید بفرموده  
 بکلمه اندامی با شیخ سبزی از آن سو که صلاحی محبان بکرمت بکرم باشد عثمان

در این کتاب از شیخ شرف الدین احمد سبزی و قاضی بزرگ و کلمه نویز و کلمه نویز و کلمه نویز

تقریر کرده

۲۹  
 مصطفی خواهد شد لهذا الحال که در موسم بهار در سید یاران صادق گوید که در این  
 قرار و او میبایستد جوان راه انصاف آگاهانه مامول که زود بفرموده نشانی از خود  
 گردانند و یاران جانی را از زنگاری و از مانند و از او مخلصان جمع بران مقرر شده  
 که بعد از آن که مدتی با شفاق اول قدوه در میان آفاق شاه عبدالرزاق  
 که بنا بر رای صادق و دل شناسا از فضل این آری میباشند که اگر در موضع بانها  
 حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید دید و کل فیض از آن گلشن ایقان با جیب  
 بعد از آن اگر صلاح اندیشه بایستد صلاح خواهد بود و جانب قصه سلون روان شده و مشا  
 با وی آگاه دل زنده عارفان حال و سلف شاه اشرف را سبزی که تالی فایده  
 کوین حاصل کرده شود و اسلام هر اسلمه چهارم به برادر ستوده صفات  
 سبزی به جان و دل محمد عاقل مشتبه ترک تا آخر یافت برادر عزیز و اقرب  
 محرم اسرار حقیقت اقصی هر اخص رفیق بهر چه شایسته مظهر و از اینجاست که بنویسند  
 باشند بعد از امر اشد شوق که مافوق آن منصوبت شخصی نمایند شنیده شد که آن  
 برادر فرخنده فرجام و در آن هنگام که این نمودی بود در خلوت نشسته و در  
 خود از جهان بستانه بود و در قصه بکسر آمده بودند و بی آنکه باین جانب آگاه  
 و بهند باز را می شدند از غمی بسیار تا سبزی روی نمود و در آنکه صحبت  
 هم از ملاقات همایان دست از خل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته اند  
 خلوت از اختیار باید فی الزمان پستین به روی آمدنی بهار بهر حال بعد از  
 هرگاه بیاید فقیر را در حالیکه باشد اطلاع داده ملاقات بجهت سلامت خود و سبزی  
 بعیت بهار هم ملاقات دوستداران و چه نظر بر خضر از عمر جادوان

در این کتاب از شیخ شرف الدین احمد سبزی و قاضی بزرگ و کلمه نویز و کلمه نویز و کلمه نویز











برود درین ایام خدمت حضرت این کار باریک صد از صد و دولت و افتخار و شرف  
 با سنی و عطف و فیض رسانی سامی متوقف شده بودست گرامی میرسد مامول که کوه و کوه  
 داشته به تصدیق این بفرمایند که تصدیق نامه بهر خاص نیست و جعلت عدم تصدیق  
 متعرض احوال این سکین نشوند فلک کم مدود باد مراد **اسله** و **و از**  
 مشتمل بر ترک سینه تحریر یافت آفریننده لوح و قلم آن عطار و شاعر  
 و بهوشیاری مشتری اوج رافت و کسکاری گوشت از جبهه دیده و درایت دانا  
 مستحق مجموع نظامت و بینائی را اتم پیشانی ابلت کاتب اوراق اکتب  
 مستحق آن عطف و پیرای بهتری رای را کام و امی طب البجهان دارا و احسان  
 مواصلت که محلی از آن فصل گزارش و گزارش نمی پذیرد و همیشه ان بیان  
 نمیکرد و جنبه کمالی تحمید پیدا و بود ابا و که درین لایه و درگاه بی بهر نواب  
 الملک مدار البهام بنام وزارت و معالی پناه وار و گردیده که مبلغ مطالبه نموده  
 و درگاه حنائق پناه بهر عطف و معوض حصول در آورده داخل خزانه عامه نموده  
 و فرو که ملاحظه شده با تصدیق و بهر محرران دفتر و الا بقلم داده و حال آنکه خواجه و بهر  
 که زیاده از حد و بهر پدید بود بنابران مرقوم تسلیم محبت میگردد و که این مراتب را شایق  
 که ده بنگارند تا معلوم شود که متصدیان در بار جهان مدار این زر را از کدام باب  
 نوشته اند و ایام شادمانی در جهان **اسله** سیر و **بسم** محبت  
 اخوت و عطف و پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر ترک سینه تحریر یافت  
 صوری و معنوی قرین روزگار خسته آثار اخوت و عطف و پناه رافت  
 کثرت دستگاه و گزراستین عطف نگار گریبان عطف + + +

منبع عاطفت و مهر بانی جمع محبت و قدر و دانی امید گاه اخوان پناه برادران باد  
 بعد از آن از مراتب ارز و نیاز و انگار لوازم عجز و انحراف مرقوم خاطر خاطر گردانیده  
 می آید که وصول مخاوضه واجب البت کریم و ملاحظه لازم است که محتوی بر خیریت  
 خسته صفات بوده موجب الواف مسرت و باعث صنوف بخت گردید آنچه از میر پناه  
 مستحق محبت و کرم برای صحن جوئی مطلوب است و انظار الی بار معمار که بر قدر نیست  
 زمین مرقوم جوئی باین پسندیده ترتیب می پذیرد و الی کم میگردد مرقوم فخر خسته  
 گردیده بود مهر با نا اگر موی اند زمین خود را خوشی و عنایت دست آن گرامی نصیبت  
 پس مجازان بفرمایند که و قیمت برسانند و این من استانند و در صورت  
 رعنا سندی روادر غصب بقصدی نشوند که حسن عاقبت را زبان دارد و از  
 خانه باک نیست حق تعالی سکنه جوئی را راست و درست دارد که زیر کمان گفت اند  
 ای دوست چنانکه میباید از این خود سازی بهر خانه ساز زیاده جرات از  
 بعید است مراد **اسله** چهار **بسم** شکر صفت ترک صا و تحریر یافت حکیم  
 علی الاطلاق آن مرحوم بنده جرات دلستان گرامی کار فرمایگان هر  
 سپهر خدایت و بهر دوزی استغیوس و دورانی جالینوس مالی بگانه آفاق حکیم  
 عبدالرزاق رافعت بخشای ارباب قلوب اراد بعد از دوی دیدار سیمت آثار خوش  
 ملاقات بهر آیان که مافوق البیانت مرقوم ضمیر سیر نموده می آید از آن بنگام  
 که آن آرام بخش خاطر جزین از موضع سوچ پور جدا شده جانب بد و کوشش و انداز  
 خیر مال اطلاع ندارد و دل اتحاد مشتمل را انگارانی است چنانچه از جهت انتظار آدم ناخست  
 سامی خستاده توقع است که با قلم سلاستی ذات بابرکات و کستان ستم را خوشوقت

جمع صفات  
 یکصد و بیست و یک  
 ملاحظه شد  
 در این باب  
 در این باب  
 در این باب







بر تارک بندگان سپاس و سپاس باد پس از تقدیم هر اسم که در پیش پادشاه  
 می نماید که از آن سپاس نام که آن قبله و الا مقام جانب نصب نگرام تشریف بردارند از روی او  
 نواحی هیچ گاه نیافته از بخت خاطر فائز انتظار بسیار دارا امید که از احوال مستور و مال  
 پریم قلمی بیفرموده باشند که موجب طمانیت خواهد بود پس من شنیده شد که محبت و  
 رفت پناه سنا و الدین درین روز بار و سی تاخته مویشی بسیار بدست آورده اند  
 این خبر همدون اصدق باشد چند راس گاو خوب ششم اول انتخاب نمود و بگلبه مذک  
 درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل شد الله تعالی اراده که شکار دارند زیاده  
 التماس نماید هر اسلحه نو و ده هم مشتمل بر ترک غنیمت بر یافت تعینی شکار  
 حرکات علوی و موزون انفساد سماوی نقشند دور افلاک نکته پیوند اثره را  
 بار یک بین مداح کسپد برین مراتب سنج منازک برین چشم انش و بنش را  
 ضیا شیخ دریا همواره از انقضای زمان مصون و محفوظ باشد بعد از شوقش از  
 بیش مکشوف رای دور اندیش باد که در نیوالا نوشته لغت و عوالی پناه مرزا خیر الله  
 برگشت شاه پور طلب خیر طلب رسیده بروقی آن اراده دارد که نو و شتاب  
 خود را بخدمت ایشان رساند لهذا مصدع اوقات دیگر دو که دقیقه سنج  
 خرد آگاه گاه بر سعادت ستاره یا نموده تا آخر این ماه تاریخی که مبارک و سبب  
 باشد اطلاع و بیند که در آن روز بهمنیت اندوز رای این نواحی گرد و زیاده را داده است  
 مرسله بستم بخت عالی شیخ ابو المعالی مشتمل بر ترک  
 فاخته بر یافت ملاذ اعتناء و اوصول مکان به جهت پیر اباعث نشاط گرد  
 آنچه در باب نوشتن حقیقت تخریر قلعه موضع پیر نگار متعلق از عیداری سبک

در این روز

تحریر بر خاندان مرحمت شمامه شده بود مهر با حقیقت این است که تاج نو و ده هم  
 شوال زین مستد دولت و اقبال میر کمال قریب و صد کس از آن انطالی و دیار  
 عرض قبال تاج نو و ده کس استنایان در بر کرده از پیش خود در خدمت انصوب  
 چنانچه با جماعه بنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازه قلعه تول گردیدند  
 بخیر ازین معنی مزاج آنها نشاندند بلکه به اضع و مدارات پیش آمدند و بعد از آن که دو  
 پاس از شرب بگذشت چو قی سبب داری سبب ساری از حقیقت آنها روانه شده بود  
 برسد آن قلعه رسیده جماعه اول که سناسی شکار بودند عباس هر اس پیش بودند  
 با مردم آنجا با پیروند که بیرون قلعه بخت کشیده میشدیم اگر اندرون در انیم بقول آنکه  
 مرگ انبوه جیشی دارد هر اس ای ایشان از جان و بی دروغ نخواهد بود حاصل کس که با  
 منصوبه و درون قلعه اندر نگار به غیر مذکور با جمعیست مذکور آن قلعه را کرده و یکبار  
 و جماعه اول و ثانی از درون و سبب بیرون شمشیر یا علم کرده و بر سر مختار و یکن شدند  
 و خون آنها بجا کدورت است چنانچه احدی از شخصیت آن جان سبب است  
 نیز در قلعه با تمامی استعیه و انیم و استعیه و استعیه مبارزان اسلام در حقیقت  
 این بود که از دست نام نمودن شمشیر و وارام نام با و اول اسلام مرسله  
 بست و یکبار از طرف شمشیر رحمت الله مشتمل بر ترک قاف تحریر یافت  
 نام بر سعادت و اگر بخت می ضیاء دیده بخت نیست دی بر خور در کار مکار است و  
 شمشیر بخت مبارک سال گلشن عزت و جاه منبیا انفسرت الله بهراره  
 پناه حضرت ذوالجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات فرید حیات و  
 از روی دیدار حضرت آثار خفی من اند که صدارت و عوالی منزلت و اولی انصاحب سله العباد







درست است  
باز  
علاوه بر این  
نیز  
بر قاضی  
است  
که  
و

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱

[illegible]







۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

سید  
نسبت که ا  
حلب



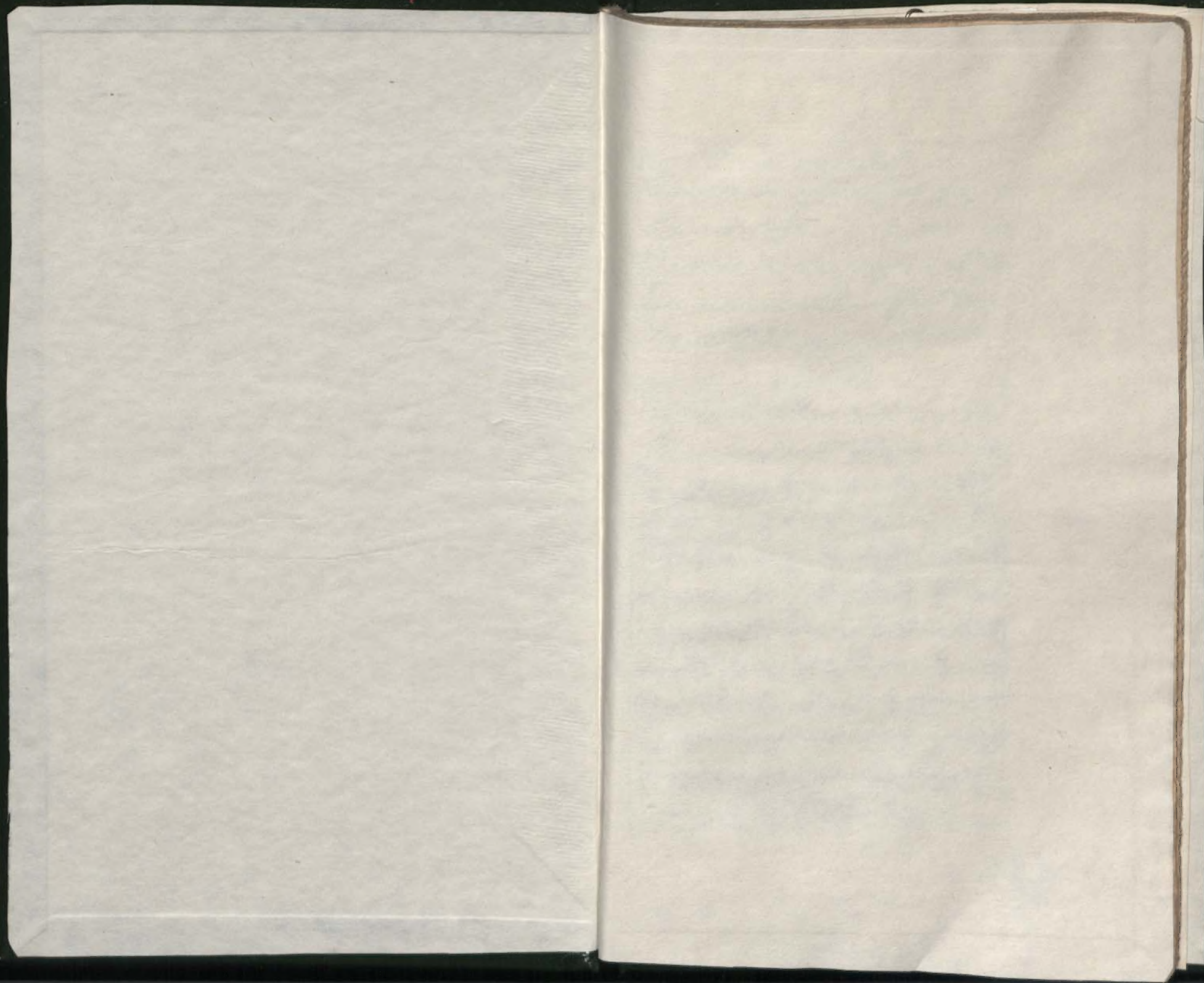
که رساله غریب که بانثا عجیب سوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین گزیده صورت  
 اتمام پذیرفت این صحیفه فی نظیر که بصنعت پادشاه مرقوم شده و بطریق خوب اسلوب  
 پادشاه تمام یافت هر خطش خطی دیگر زیباست هر کلمه و کلمه ای علمه و رونماست  
 فیاض تا افق ارض مان زمین این یاغ رنگین از بهار قبول و لهای فطانت آئین  
 در بان و اراد مصلحه تا رخ صد شکر که عنایت و اوار و ارجال و ششم  
 این سانه رنگین جانفزا از بهر سال و چه بگردم تا ملی و دانش بخت نفع و الا و الحشا

### اتمام شد

لالی شاه و اسباب معیشت جناب صانع است که از لطیفه آفتاب اران گوید آید فائق تر از آفتاب  
 بصفت وجود و در و دانشی عجایب معنوعات و غرائب مبدعات بر قدرت کامله و بیست  
 روشن جوهر و ابرو و نعت و منقبت شایسته و الای گوید چنانچه نیست که شش و نور و اوقات با  
 خدام کفر و ضلال را بکسر ناب و گرد و نشر کرامات متابعان با جاه و جلالش بر علو شان آن  
 انسان عین کون مکان حتی است مبین درین یام اشتها علم و هنر التیام حن جلوه افروز  
 خدایات تنوع کتب مطبوعه طبع حسن انظار شایسته از روش بهار گردانید و بهر چه که  
 ازین برفض کیشید شاداب کن تشنگان ادبی مستفاده گردید چنانچه حال نسخ مجموع و مصالح گویند  
 و معدن فوائد و قلوب مومنه بانثا عجیب که اسم با سبی است و بهر فقره اش هم جنب یک مظهر  
 و طغی دوباره بکلیه تصحیح مولانا مولوی قدرت احمد صاحب مظهرن قصه گو یا مظهری آمده بتاریخ  
 شهر بقیده سنه یک هزار و دویست و شصت و یکجری قبا فی الطبع و کیشید احمد بنده علی لک بهر بند و  
 قطعه تا تاریخ بی تشیط طبع شانی آمد و چون طبع حسن نشی غریب  
 برآمد از دول قبول تاریخ و بگشتا طبع انشا عیبی









PIR  
٧٧٤  
١٣٧٨  
١٣٢٤